

منحنی تحول زبان و فهم در فلسفه معاصر

قاسم پورحسن*

چکیده

هدف این نوشتار، پژوهشی در اسباب و زمینه‌های تحولات در زبان و تغییراتی که در پیوند زبان و فهم ظهور کرد، است. مقاله در صدد توصیف صرف از آراء و نظرات فیلسوفان عمده زبانی در غرب نیست. در جستار حاضر کوشش می‌شود تا جستجویی نقادانه از علل و اسباب گذار از زبان تکوینی به زبان تألیفی و سپس زبان هستی‌شناسانه صورت گیرد. مهمترین سبب در تبدیل شدن زبان به عنوان موضوعی فلسفی در آغاز سده بیستم، تغییر زبان از «ابزار» به زبان بمثابة «دانش» است. پژوهش در تفاوت‌های زبان تکوینی یا زبان به عنوان تصویرگر واقعیات «*facts*» با زبان کارکردی بمنزله سازنده فهم و فکر و سپس پیوند زبان و هستی در فلسفه هایدگر و گادامر که مهمترین چرخش و تغییر در زبانشناسی فلسفی محسوب می‌شود، اساسی‌ترین قصد نوشتار حاضر است.

واژه‌گان کلیدی: زبان، منحنی گذار، فهم، زبان کارکردی، وجه هستی‌شناسیک.

*. استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی.

تهران، سعادت آباد، خیابان علامه طباطبایی جنوبی، دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی، گروه فلسفه.

مقدمه

دانش هرمنوتیک مناسبیتی نیرومند با زبان و متن دارد. نخستین نزاع در هرمنوتیک بر محور زبان، نوشتار، کلام محوری و متافیزیک حضور و غیاب استوار بود. شلایرماخر در اهمیت ارتباط زبان و فهم در هرمنوتیک تأکید دارد که هر فهمی از متن مناسبیتی با زبان و آفریننده اثر زبانی دارد (Schleiermacher, ۱۹۵۹, p. ۸۶). وسعت آفرینش معنا و اختلاف خوانش‌ها و چندگانگی فهم‌ها در سرنوشت زبان و متن نهفته است. اکثر فیلسوفان هرمنوتیک اعتقاد دارند که پژوهش در فلسفه زبان، غنای زبان، ماهیت معنا و فرایند فهم، عنصر اساسی در پژوهش‌های هرمنوتیکی است. (p. ۸۶)

هایدگر با دریافت اهمیت زبان کوشید تا در مرحله نخست بررسی رویکردی در زبان و کارکردهای آن بعمل آورده و آنگاه ارتباط میان زبان و هستی را شرح دهد. از همین رو بود که هایدگر تصریح کرد که ما محصور در زبان هستیم؛ «آدمی درون زبان جای دارد و به زبان وابستگی دارد» (p. ۱۳۴, ۱۹۷۱). گادامر که به سال ۱۹۶۰ مهم‌ترین اثر خود با عنوان «حقیقت و روش» را نشر داد و دوازده سال بعد در پاسخ به هابرماس مقاله «معنا شناسی و هرمنوتیک» را نوشت، مهم‌ترین عرصه هرمنوتیک و بنیادین عنصر فهم را تتبع فلسفی در ماهیت زبان برمی‌شمارد و تصریح می‌دارد که ما با میانجی تأویل و فهم زبان به اندیشه دست می‌یابیم. زبانی بودن فهم در دیدگاه گادامر، بمنزله آگاهی هرمنوتیکی است (Gadamer, ۱۹۸۸, pp. ۴۱۰ - ۴۱۱).

نظریه «تحلیل زبانی» که بر اصلاح و بازسازی پیوند زبان و فهم تأکید داشت پیش از رویکرد «زبان‌مندی و فهم» کاربردهای نادرست زبان در فلسفه را تبیین و آشکار ساخت. این نظریه تأکید می‌ورزد که معضلات و رنجوری‌ها در فلسفه با سوءفهم زبانی مرتبط بوده و «روش تحلیل» را شیوه‌ای درست در پژوهش زبانی و کاربرد صحیح زبان در فلسفه برشمرد.

زبان و زبان‌شناسی

ویتگنشتاین در مقدمه نخستین اثرش؛ یعنی رساله منطقی - فلسفی که به سال ۱۹۲۱ نشر یافت، معتقد است که هدف فلسفه و نیز قصد او در این کتاب، طرح‌ریزی حدود زبان است. زبان بزعم وی بخشی از حیات انسانی است که باید با تمام پیچیدگی‌هایش از لحاظ شکل و کارکرد آزموده شود (پیرس، ۱۳۷۹، صص ۱۰۶). ویتگنشتاین تأکید می‌ورزد که زبان باعث تغییر شکل فکر می‌شود و اشکال واقعی افکار ما فقط هنگامی ظاهر خواهند شد که زبانی که در آن، آن اشکال بیان شده‌اند تجزیه و تحلیل شوند و به ترکیب‌کننده‌های اصلی آن که طبق نظر او قضایای بنیادین هستند تجزیه گردند (ص ۵۷). با توجه به دستاورد ژرف فلسفه ویتگنشتاین که زبان را به‌مراه مور و راسل در مرکز تحقیقات و پژوهش‌های فلسفی قرار داد، در می‌یابیم که هایدگر نیز اهمیت نخستین در فلسفه را به زبان داده و بر آن است که زبان نزدیکترین همسایه انسان است (احمدی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۵۶). قدیمی‌ترین اثر یونانی که به

موضوع زبان و سرچشمه‌های آن توجه نشان داده یکی از گفتگوهای سقراط است. در رساله *کراتیلوس*، سقراط هرمس را آفریننده و بنیانگذار زبان می‌نامد. به باور سقراط و همچنین افلاطون، زبان خاستگاهی طبیعی دارد (واترمن، ۱۳۴۷، صص ۹-۶)؛ گرچه ارسطو در رساله *المباره* برخلاف مشرب استادش سخن گفته و تصریح دارد که زبان منشائی قراردادی و توافق دارد (ص ۸).

فردینان دوسوسور در تعریف زبان، تمایزی میان آن و گفتار ایجاد می‌کند. اولی می‌گوید زبان (langue) عبارتست از زبان به طور کلی منهای گفتار (بارت، ۱۳۷۰، ص ۱۹). عبارتی بزعم وی زبان، نظام نشانه‌ها و قاعده‌های ویژه است که زبان خاص را می‌سازد که شکل ظهور و فعلیت آن نظام در سخن گفتن را گفتار برمی‌شمارد (احمدی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۴). او تأکید می‌ورزد که «زبان» بخش ساختاری قوه نطق و گفتار داده زبانی آن است. به بیان دیگر، زبان به زمان بازگشت‌پذیر (reversible) و گفتار به زمان بازگشت‌ناپذیر (nonreversible) تعلق دارد (levi & straus, ۱۹۶۳, p.۲۰۹).

البته سوسور میان زبان و گفتار رابطه دو وجهی ایجاد کرده و معتقد است که فهم زبان و گفتار بدون بررسی نوع پیوند ایندو میسر نخواهد بود. لذا تأکید دارد که هیچ زبان بدون گفتاری وجود ندارد و هیچ گفتاری بیرون از حیطه زبان قرار ندارد (بارت، ۱۳۷۰، ص ۲۳). در میان زبان‌شناسان تفکیک قلمرو زبان، گفتار و نوشتار همچون بنیادی کارکردی تلقی می‌شود. آنها در پرتو این تفکیک می‌کوشند تا زبان را بعنوان یک نهاد اجتماعی و یک نظام ارزشی تعریف کرده و آنرا تابع قرارداد جمعی برشمارند، لذا تأکید داشتند که خود فرد نمی‌تواند زبان را خلق کند یا تغییر دهد (ص ۲۰). بر این اساس زبان را هنجاری تعریف کردند که فراتر از فرد بوده و به شیوه‌های گوناگون به گفتار فعلیت می‌بخشد. زبان گنجی است که با میانجی تحقق و ادای گفتار در موضوعات متعلق به یک جامعه، ذخیره می‌شود. نتیجه این پیوند آن خواهد بود که زبان نمی‌تواند به جز در گفتار، وجود کاملی داشته باشد (ص ۲۲). اما برغم این سوسور هشدار می‌دهد که موضوع اصلی پژوهش زبان‌شناسی نمی‌تواند گفتار باشد بلکه اشکال مناسبات و همانندی میان گفتار و زبان است (احمدی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۰۸).

یلمسلف (jelmslev) زبان‌شناس معروف اهل دانمارک در زبان سه سطح را تبیین می‌کند:

الف) سطح طرح که زبان شکل محض و صرف است،

ب) سطح هنجار یا دستور که زبان در شکل مادی، و محتوایی آن است،

ج) سطح کاربرد که به معنای مجموعه‌ای از عادات غالب در یک جامعه خاص است (بارت، ۱۳۷۰، صص ۲۴ و ۲۳).

از ابتدای سده نوزدهم میلادی است که فیلسوفان مغرب زمین بررسی اساسی در کارکرد زبان را آغاز کرده و بمدت صد سال طول کشید تا شالوده‌های فلسفه زبان و مباحث تألیفی زبان شکل گیرد. از آن پس زبان به عنوان موضوعی فلسفی مورد تتبع و تحقق قرار گرفت. عبارتی هر پدیده خاص زبان به دو شیوه مورد پژوهش قرار می‌گیرد؛ یا رویکرد (در زمانی زبان) مورد بررسی قرار می‌گیرد. که کوششی است برای درک تکامل تاریخی واحدهای زبان در مراحل مختلف تطور و تکامل آن و یا رویکرد (همزمانی) است که کوشش در فهم نظام کارکردگرایانه زبان است. بسیاری از زبان‌شناسان جدید همچون دوسوسور

تاکید ورزیدند که فلسفه زبان و دانش زبان‌شناسی با پژوهش در «روش بررسی همزمانی زبان» پدیدار گشت (احمدی، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۲-۱۷۰).

گوتلوب فرگه پس از دوسوسور اندیشمند برجسته‌ای است که بحثی منظم و مبتنی بر علم درباره زبان و نقش‌های تالیفی آن و مناسبت زبان با فلسفه و فهم عرضه کرد. پس از وی راسل، مور و ویتگنشتاین آنرا تکمیل کرده و نقش زبان در پدید آوردن مسائل فلسفه و یافتن پاسخها را در درون مطالعات فلسفی قرار دادند. ویتگنشتاین که بنیاد تراکتاتوس، رساله منطقی - فلسفی (Tractatus Logic - philosophicus) را بر زبان تصویری (picture theory) و اینکه زبان، تصویر واقعیت است و (Facts) در زبان پژواک می‌یابد، استوار می‌سازد، و تاکید می‌ورزد که مهمترین پرسشها در زبان و فهم و معنا این است که زبان چه کارکردی داشته، محدودیت و گستره زبان چیست و چه نقش و وظیفه‌ای می‌توان از زبان انتظار داشت؟ (Wittgenstien, ۱۹۲۲, N.۷)

البته رهیافت ویتگنشتاین در تراکتاتوس متفاوت از رأی او در پژوهشهای فلسفی است. وی در دوره اول بر این باور است که نظریه غالب در باب زبان، پیوند زبان با صرف نامگذاری اشیاء و شناخت اشیاء از طریق اشاره است، اما در رهیافت دوم زبانی، زبان را صرف ابزار و نام نهادن تلقی نکرده و از حدود توصیف و تصویر جهان به میانجی زبان، زبان بمثابه بنیاد فاهمه و ارتباط متقابل تعبیر فکر داده و از اینرو به تبع فرگه، به بررسی و تحلیل زبان و معنا یا فهم می‌پردازد (N.۶۶). نظریه زبان و معنای ویتگنشتاین بعدها در دو حوزه علوم و هرمنوتیک تأثیر بسزا داشت. تامسون کوهن که به سال ۱۹۶۲ کتاب معروف «ساختار انقلاب‌های علمی» را نشر داد، آشکارا مفهوم سنجش‌ناپذیری (Incommen surable) را که در اثرش آورده از ویتگنشتاین اخذ نموده؛ گرچه خود وی از آن ذکری بمیان نمی‌آورد (Kuhn, ۱۹۷۰, pp. ۱۹۰-۲۰۰).

ساحت دوم تأثیر آراء زبانی ویتگنشتاین بر دانش هرمنوتیک و بویژه در آثار هایدگر و گادامر است. هایدگر در هر دو دوره تفکر خود یعنی دوره «پدیدارشناسی هرمنوتیک» و دوره «روش هرمنوتیک»، توجه بنیادین به زبان و فکر دارد و آشکارا زبان در مرکز تأملات فلسفی او قرار دارد. هدف و قصد اساسی هایدگر پیوند بخشیدن زبان به معنای هستی است. او در مهمترین اثرش یعنی «هستی و زمان» مناسبت نیرومندی میان زبان و هستی ایجاد کرده و معتقد است که زبان تمامیت اموری است که با آن معنا آشکار می‌گردد و بدینسان است که به باور هایدگر فهم و ادراک نحوه‌ای از آشکارگی زبان و سخن گفتن هستی است. وی انسان را در محور این هستی فرض کرد و تصریح داشت که انسان همچون زبان است (Heidegger, ۱۹۷۱, p. ۱۳۴).

این امر سبب گردید تا گادامر که تأثیر بسیاری از آراء زبانی ویتگنشتاین و هایدگر پذیرفته به «رهیافت زبانمندی» روی آورد. ریکودر مقاله «رساله هرمنوتیک» معتقد است که «زبانمندی» یکی از دستاوردهای مهم فلسفه هرمنوتیک گادامر محسوب می‌شود. این نظریه گادامر رویکردی میانجی‌گرایانه دارد که مکالمه حال با گذشته را ممکن و هدایت می‌کند (Ricoeur, ۱۹۷۸, p. ۱۴۲).

زندگی در زبان

هایدگر در بخشی از اثر برجسته خود، هستی و زمان که به سال ۱۹۲۷ نگاشته، به بررسی پیوند میان زبان و تفکر و فهم می‌پردازد. عمده‌ترین پژوهش او در این راستا متوجه دو امر بود: ماهیت زبان (the nature of language) و کلمات (words) پرسش اساسی هایدگر این است که چگونه می‌توان به تجربه‌ای با زبان دست یافت؛ یعنی چه نسبتی با زبان داریم (Hertz & Stambaugh, ۱۹۷۱, p. ۵۷). وی با توجه به همین سوال بود که «رویکرد هستی ما زبان گونه است و ما فقط در زبان زندگی می‌کنیم» (احمدی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۵۶) را ارائه داشت. هایدگر در ابتدای بررسی زبانی هشدار می‌دهد که قصد وی از این رهیافت آن نیست تا تحقیقی فرا زبانی صورت داده و به مطالعه نظری در اهمیت، جایگاه و نقش نظری زبان در تفکر و فهم بپردازد و متعرض تاریخ زبان و آگاهی‌هایی در باب زبان گردد بلکه هدف بنیادین از مطالعه زبان، تتبع در مناسبت زبان با هستی است (پورحسن، ۱۳۸۴، ص ۲۴۳). هایدگر تصریح می‌کند که پژوهش او درباره زبان همچون مطالعه سایر فلسفه‌های جدید نیست. در سایر بررسیها، زبان صرف ابزار است اما در یافتن تجربه‌ای با زبان «هدف خود زبان است. بزعم او مهمترین مشخصه زبان آنست که ما در آن زندگی می‌کنیم و در زبان اقامت داریم اما به خود زبان اهتمام نمی‌ورزیم» (Hertz, ۱۹۷۱, p. ۵۸). هایدگر در تبیین دو رویکرد قابل اعتناء در باب زبان و فهم می‌کوشد تا لوازم بسیاری همچون «بودن در جهان»، «دید پدیده شناسانه نسبت به فرهنگ»، «بنیادهای فرهنگ»، «انسان در فرهنگ»، «گفتار»، «خاموشی زبان در گفتار»، «نمایش و آشکارگی زبان در پدیده شناسی» و «پایه‌های هستی» را شرح دهد، میان گفت و گو یا منطق مکالمه و گشادگی یا آشکارگی زبان پیوند برقرار کرده و زبان را با زمینه های هستی شناسیک مرتبط می‌سازد. زبان بزعم او پدیده‌ای گشوده است. در مقابل این باور، زبان یک دستگاه و مجموعه یا نظام است. زبان همچون مجموعه مورد پژوهش هایدگر نیست چون در این دیدگاه زبان تبدیل به وسیله‌ای برای اطلاعات و ابزاری برای آگاهی خواهد شد. اما زبان در مفهوم نخست با دازاین (da - sein) پیوند دارد. به میانجی دازاین به زبان دست می‌یابیم. دازاین دنیا‌های زبانی را می‌گشاید و افق‌های زبانی را در دسترس ما قرار می‌دهد. به همین سبب است که هایدگر تأکید می‌ورزد که بدون دازاین نمی‌توان زبان را تعریف کرد (Heidegger, ۱۹۶۲, ۲۰۳).

مک کواری اعتقاد دارد که زبان در تفکرات هایدگر در واقع به مسئله گفتار می‌انجامد. بزعم او نظر هایدگر در این باره به نظر ویتگنشتاین در دوره دوم تفکرش نزدیکتر است. هایدگر می‌کوشد تا نشان دهد که تأویل و فهم زبان را باید تابعی از فهم هستی و تأویل آن قرار داد. زبان گفتار را به بیان در می‌آورد و گفتار نیز به نوبه خود، بمنزله وصف وجودی آشکار کننده (دازاین) است (۱۳۷۶، صص ۸۱-۸۰). هایدگر براین باور است که منطق گفتار از قبل متضمن یک هستی‌شناسی است و تأکید دارد که منطق ما به یونانیان باز می‌گردد که مبتنی بر یک هستی‌شناسی از باشند در دسترس است (همان). هایدگر با این رهیافت، بررسی فلسفی زبان را آغاز کرد و کوشید تا حقیقت را نه در قضایا بلکه در مسئله هستی‌شناسک

جستجو کند. وی می‌گوید که حقیقت عبارتست از مکشوف شدن خود هستی. او از حفظ آلتیای (a lethia) یونانی در تبیین این امر بهره برده و دارد تا آشکارگی زبان را در هستی و نه قضایا بدست دهد. هایدگر واژه آلتیای را به ظهور، گشودگی و انکشاف (unhiddenness) ترجمه کرده و آنرا نه صفت عارضی هستی بلکه وصف اساسی خود وجود می‌داند. هایدگر گوید به همین دلیل زبانی است که ارسطو (آشکار) و (موجود) را یکی می‌داند و انسان یگانه موجودی است که می‌تواند تجربه دریافتن موجود در آشکارگی یا گشودگی را داشته باشد (بیمل، ۱۳۸۱، ص ۴۲). هایدگر در تمام آثارش می‌کوشد تا مسئله پنهان شدن زبان بر آدمی و دشوار شدن فهم را شرح دهد و تغییری بنیادین در تلقی ما از زبان و فهم عرضه نماید. آدمی علیرغم آنکه نزدیکترین همسایه زبان است اما زبان از آن حیث که زبان است از او پنهان می‌ماند. ماهیت اساسی زبان در گفتن نهفته است، واژه گفتن (saying) به معنای روشن کردن و نیز پنهان کردن عالم است؛ یعنی واجد معنای آشکار کننده و معنای اختفا و پوشیدگی (Hertz, ۱۹۷۱, p.۹۳). این دو خصالت هایدگر را به سوی یافتن تجربه زبان سوق داده و مؤدی به طرح نظریه (وجود زبان همان زبان وجود است) (p.۴۴) گردید. به اعتقاد هایدگر حقیقت زبان آشکارگی و اظهار است. زبان، زبان وجود است. از آنرو که گشودگی و ظهور موجود، ثمره ظهور و آشکارگی وجود است پس انکشاف از آن ظهور وجود است. لذا همانطور که در شناخت و فهم، بنیاد اساسی وجود و عالم است در زبان نیز حقیقت زبان به آشکارگی و گشودگی وجود است، به همین سبب است که هایدگر در اثرش وجود و زمان، فهم و گفتار را در دو وصف غیر مقولی و با مشخصه وجودی و دازاین بکار می‌گیرد که هر دو حاصل در -عالم- بودن او هستند. عبارتی فهم و گفتار همان در-عالم- بودن دازاین هستند. هایدگر تذکر می‌دهد که ما همواره به دلالت داشتن و حکایتگری کلمات و مفاهیم از اشیاء و موجودات توجه داریم، بی آنکه به زبان بودگی آن؛ یعنی به پدیدار ظهور و آشکارگی و پیوند آن بافهم در (خود زبان) التفات نمائیم (بیمل، ۱۳۸۱، صص ۳۴ - ۲۳۳). هایدگر اظهار می‌دارد که در فلسفه‌های پیشین حتی در فلسفه‌های زبان، پیوندی میان هستی و زبان برقرار نیست و برای زبان، شأن هستی‌شناسانه لحاظ نمی‌کنند. از انتقاد هایدگر متوجه همین بخش است. وی تصریح می‌کند که در این فلسفه‌ها فهم، کنشی روانشناسانه خواهد بود که در آن ویژگی‌ها و کارکردهای ذهن، بنیاد شناخت و فهم قرار می‌گیرد، در حالیکه استقلال زبان از جهان بیمعنی است. زبان در باور هایدگر، معنای هستی‌شناسیک دارد و هستی هرگز بدون زبان آشکار نمی‌شود از اینروست که باید «زبان را خانه هستی» دانست (Hertz, ۱۹۷۱, pp.۵۷-۵۸). هایدگر با طرح تفصیلی از لوگوس و ارائه معنای جدیدی از آن، بحث زبان، هستی و فهم را همچنین به پایان می‌برد که قابل فهم بودن «در-جهان- بودن» خود را به عنوان لوگوس عرضه می‌کند و طریقی که در آن لوگوس عرضه می‌شود زبان است (Heidegger, ۱۹۹۵, p.۱۶۱). از اینرو فهم و معنی در (جهان) است و نه در سوژه مدرک. معنی بزعم هایدگر همان چیزی است که از تفسیر ما از هستی ساخته می‌شود. لذا دازاین همواره در بطن و درون جهان تفسیر می‌یابد. هستی دازاین بگفته هایدگر همچون تفسیرهایی است بر یک متن (خاتمی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶). هایدگر با طرد نگاه سنتی به شناخت و زبان توانست، فهم را از قلمرو معرفت‌شناسی خارج و در درون حوزه هستی‌شناسیک جای دهد.

از این طریق بود که وی قادر گشت تا جنبه روانشناسانه فهم را که عنصر مسلط دوره هرمنوتیک رومانیتیک شلایرماخر و دیلتای بود، به کناری نهد.

زبانمندی و فهم

گادامر که بزرگترین فیلسوف هرمنوتیک جدید محسوب می‌شود از جهات بسیاری تحت تأثیر هایدگر است. دیدگاه گادامر در موضوع (زبان مرکزی) در دانش هرمنوتیک و التفات هستی‌شناسیک به فهم قربانیت بسیاری با هایدگر دارد. مهمترین آراء گادامر در کتابش «حقیقت و روش» منعکس شده که به سال ۱۹۶۰ منتشر شد. نظریه زبانمندی ابداع تئوریک گادامر در فلسفه تأویل است؛ گرچه از اواسط سده نوزدهم زبان بدل به موضوعی فلسفی گردیده و در پرتو آن فلسفه زبان پدیدار گشت. گادامر معتقد است که هرمنوتیک دقیقاً همان دانش یا روش مطالعه زبان است. بعبارتی دانش هرمنوتیک اساساً سرشتی زبانی دارد، لذا وجودی که می‌تواند فهم شود، همان زبان است (Gadamer, ۱۹۸۸, p.۴۵۰). گادامر می‌کوشد تا با بهره بردن از اصول هایدگری انسان را زبانمند توصیف کند. وی زبانمندی یا زبانمند بودن انسان را مشارکت در موارث و سنت به میانجی زبان و تفسیر نشانه‌ها تلقی کرده و تأویل متن را بر این مشارکت و گفتگو با زبان بر جای نهاده استوار می‌سازد. از اینرو زبان موارث است نه صرف ابزار تا در تسلط فرد باشد. زبان همچون سنت یک افق است که آدمی می‌کوشد برای تفسیر و فهم آن، پتجره مکالمه را بگشاید. زبان در اعتقاد گادامر نقشی مؤثر و اساسی در این گفت و گو دارد (Ricouer, ۱۹۷۸, p.۱۵۹).

گادامر همچون هایدگر اعتقادی به رویکرد روانشناسانه فهم ندارد. او به فهم بسان پدیده‌ای زبان‌شناسانه و به آدمی همچون زبانمند می‌نگرد. گادامر به سبب آگاهی از ناکامی «نظریه قصدیت» که از سوی هرمنوتیک کلاسیک یعنی شلایرماخر و دیلتای عرضه شد، کوشید تا با اعراض از تئوری همدلی و دقت انطباقی به زبانمندی روی آورد. وی مفهوم ماهیت زبانی یا زبانمندی فهم را برای حل فاصله متن و مفسر یا شکاف هرمنوتیکی تدوین کرد. اساسی‌ترین رویکرد در فلسفه هرمنوتیک گادامر، پرسش از ماهیت زبان و شرایط فهم میراث و سنت و بعبارتی معرفتی تاریخی است. گادامر می‌گوید ذات همه نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دینی، هنری و زبان است (p.۲۸۴). حقیقت ودایع و موارث فرهنگی زبان است و در موارث فرهنگی و تاریخی، حقیقت به زبان و گفتار می‌آید (III, ۱۹۸۸). این رویکرد به تندی از جانب هابرماس مورد نقد و طعن قرار گرفت. هابرماس در «نظریه عمل ارتباط» (۱۹۸۱) و نیز در «معرفت و علائق بشری» (۱۹۶۸) اتکای محوری و اغراق آمیزی گادامر بر زبان و کارکرد آنرا نقد کرده و او را بواسطه تأکید افراطی بر نظریه زبانمندی مورد طعن قرار می‌دهد. هابرماس اعتقاد دارد که بر خلاف نظر گادامر زبان صرفاً یک وجه از واقعیت است که عناصر دیگری نیز هم‌تراز آن در فهم و معرفت تاریخی وجود دارد. همچون قدرت و کار. هابرماس می‌کوشد تا محوریت زبان در دیدگاه گادامر را افراطی نشان داده و نقد کند و بنوعی زبان را تنها بازتاب نوعی واقعیت بنیادین ما قبل

زبانی جلوه دهد (کوزنزی هوی، ۱۳۷۱، صص ۲۷۱-۲۷۰). هایدگر با رهیافتی آنتولوژیک، نوعی از تفکر درباره آدمی و رویکردهای فهمی او را ممکن ساخته و با دیدگاه هستی‌شناسانه‌ای به تاریخمندی انسان، چگونگی مواجهه با فهم و معرفت تاریخی را شرح می‌دهد. گادامر با جا به جایی پرسش نفس امکان دست‌یابی به فهم را مورد توجه و پژوهش قرار می‌دهد. بر بنیاد این پرسش، گادامر به بررسی ماهیت زبان، فهم و زبان، تحلیل بنیادهای فهم و معرفت تاریخی، فهم و تفسیر، تفسیر معتبر، وضعیت مفسر در فهم زبانمندان و بالاخره شرایط و مناطهای سنجش فهم زبانی می‌پردازد. برخی بر این باورند که گادامر نیز همچون هایدگر در موضوع زبانمندی فهم، به بستر مفهوم یونانی لوگوس روی می‌آورد. هایدگر در «هستی و زمان» به بررسی لوگوس و پیوند آن با زبان و فهم می‌پردازد. وی اعتقاد دارد که لوگوس در اصل به مفهوم «آشکار ساختن» است. بنیادی است که همه چیز در آن گرد آمده است (Heidegger, ۱۹۶۷, p. ۱۰۸). هایدگر سرانجام لوگوس را به دو معنی باز می‌گرداند: هستی و زبان؛ یعنی لوگوس در تفسیر هایدگر هم وجود است و هم نطق و عقل. بزعم او لوگوس در همه جوانب فرهنگی و حیاتی ظاهر می‌شود. لذاست که هایدگر تأکید می‌ورزد که جهان از طریق لوگوس از قبل سامان یافته است. در این بستر، لوگوس زمینه‌ای از معقولیت را برمی‌سازد که در آن معنی شکل می‌گیرد (خاتمی، ۱۳۷۹، ص ۲۵، ص ۲۲۴).

گادامر با آگاهی از نقش لوگوس در اندیشه هایدگر جابجایی در تئوری هایدگر که معنی در تفسیرهای، از هستی‌سازمان یافته بوسیله لوگوس، شکل می‌گیرد: بیان داشت که «فهم و معنی در تفسیرهای ما از مواریت و سنت که محصور در زبان است»، بر ساخته می‌شود. گادامر در مقاله «آدمی و زبان» (۱۹۶۶) به تفصیل از اهمیت مرکزی زبان در فهم و شناخت سخن گفته و تأکید می‌ورزد که «آدمی در فهم از خود و جهان همواره از زبان بهره می‌گیرد» (۱۹۷۷, p. ۶۲) و زبان تمامی سوبه های هستی و فهمی انسان را برمی‌سازد (ibid).

گادامر بر این باور است که حقیقت و آشکارگی لوگوسی همواره مشروط بر فرهنگ‌ها و شرایط تاریخی بوده و انسان محصور در مرزهای زبان و سنت است (Warnke, ۱۹۹۴, p. ۱). لذا هر فهم و تفسیری همواره منش زبانی داشته و آدمی قادر نخواهد بود که تجربه‌های خود را بدون زبان تفسیر کند. زبان در باور وی، جهان آدمی را می‌سازد از همین روست که دازاین یا هستی -در- جهان، زبانی است. گادامر با انتباه بر این رهیافت عنوان داشت که آدمی گفت و گوست، و بدینسان در بحث زبان و فهم، منطق مکالمه شکل گرفت.

زبان، گذشته و حال

از دیر باز فهم قصد نیت و مراد مؤلف موضوع اساسی مناقشه تأویل‌گران بوده است. همواره زمینه‌ها، انتظارات و پیشا ادراک‌های مؤلف، بنیادی مهم در فرآیند فهم محسوب می‌شد. با کنار نهادن نظریه قصدیت، (افق) جایگزین آن گردید. ریکور در تبیین اهمیت افق تأکید می‌ورزد که مفهوم هایدگری از

اقامت کردن و زندگی داشتن مفهوم بدیعی است. اینکه جهان اقامتگاه ماست که در آن اقامت می‌گزینیم و به تبادل تجربه‌ها می‌پردازیم. از همین روست که در مفهوم جهان مفهوم «افق» نیز حضور دارد (ریکور، ۱۳۷۳، صص ۳۹-۳۸). هایدگر، گادامر و ریکور اعتقاد دارند که در فهم زبانی ما صرفاً در جستجوی درک متن نیستیم، بلکه می‌کوشیم تا آن جهانی را بشناسیم که متن به آن تعلق دارد. تئوری «افق» همانندی بسیاری با نظریه «زیست جهان» هوسرل دارد و به همین دلیل معتقدم گادامر مفهوم «افق» را از اثر گرانقدر هوسرل «پدیده‌های راهگشا برای گونه‌ای پدیدارشناسی» وام گرفت. هوسرل در کاربرد نخستین «افق» را در معنای «زمینه ادراک حسی» بکار گرفت. لیکن گادامر افق را در وسعت‌ترین معنای «موقعیت» خواه جهان و خواه فضای اندیشیدن، بکار می‌گیرد. گادامر در فرایند فهم و تفسیر تصریح می‌کند که افق زیست جهان ما به عنوان مفسر، شکاف و فاصله‌ای چاره‌ناپذیر با زیست جهان، اندیشه و فضای مؤلف متن دارد. گفت و گوی افق مفسر با افق مؤلف موجب پیوندی اندیشه‌ای میان دو زیست جهان شده و معنا از در هم تنیده شدن یا قرابت دو افق بر ساخته می‌شود (کوزنزی هوی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۹).

گادامر بهیچ روی با رهیافت مراوده معنوی مؤلف و مفسر و پیوند ذهنی دو جهان بر اساس رویکرد دلخواهانه و روانشناسانه موافق نیست. وی بر مشارکت دو افق و سهیم شدن مفسر با جهان مؤلف تأکید دارد. گادامر در تبیین «افقها» سه نوع از رابطه من - تو (به عنوان دو زیست جهان) را طرح می‌کند. قسم اول و دوم را در زمره طبقه بندی رویکرد قصدیت قرار داده و زبان را در این دو نوع همچون واسطه، میانجی و صرف ابزار برمی‌شمارد. در نوع سوم، زمان گذشته دیگر همچون ابژه و یا زمانی بیگانه که عصر حاضر هیچ پیوندی با آن نخواهد داشت، نیست.

این تجربه هرمنوتیکی، مکالمه و گفت و گوی دو جهان گذشته و حاضر را شکل داده و معنا و حقایق زمان گذشته را مکشوف می‌سازد. بزعم گادامر امتزاج دو افق که سبب پدیداری «آگاهی از تاریخ مواریت و اثرات» می‌شود، از خصلتی هرمنوتیکی برخوردار است. این ویژگی همان تعلق داشتن دو افق به یکدیگر است که در آن فهم هرمنوتیکی ظهور می‌یابد (Gadamer, ۱۹۸۸, p.۳۲۷). فهم هرمنوتیکی به اعتقاد گادامر شکلی از گفت و گو میان افق مؤلف یا گذشته و افق مفسر یا حاضر است. فهم هرمنوتیکی یک پدیده زبانی است. نظریه زبانمندی تبیین می‌کند که سنت فکری و مواریت عمده‌تاً در قالب زبان و به شکل متن نوشتاری ظهور می‌یابند. از همین رو است که گذشته و حال و متن و تفسیر بخشی از یک فرایند زبانی است. تفسیر که با گفت و گو و امتزاج دو افق شکل می‌گیرد بر زمینه و بستر زبان استوار می‌گردد. گادامر با تأکید بر این رویکرد می‌کوشد تا تبیین سازد که زبانمندی فهم خصلت و مشخصه اصلی گفت و گوی دو افق و آگاهی هرمنوتیکی است (p.۳۵۱).

گادامر نتیجه می‌گیرد که مفسر در یک افق تاریخی متفاوت با افق تاریخی مؤلف زندگی می‌کند و فهم و تجربه‌های ایندو از یکدیگر متفاوت است. معنای متن باید در افق تاریخی مفسر به گونه‌ای ترجمه شود. این ترجمه سهیم شدن و شراکت داشتن مفسر در جهان مؤلف است. فهم یک سنت و متن مستلزم آنست که مفسر در مفهوم و حقیقت متن و جهان مؤلف شرکت جوید. این مشارکت همان رهیافتی است

که گادامر با عنوان امتزاج افقها (Horizons Fusion of) طرح و تدوین کرد.

نتیجه گیری

تجربه‌ای که آگوستین در کتاب دهم اعترافات خود درباره «زمان» وصف می‌کند، در ساحت مقابل «زبان» قرار دارد. می‌گوید: وقتی دقیقاً می‌فهمد زمان چیست که به آن نمی‌اندیشد. اندیشیدن بنیاد تحول زبانی در سده‌های نوزدهم و بیستم بود مفهوم زبان از دوسوسور تا گادامر شاهد تحولات شگرفی بود. تا پیش از گوتلوب فرگه (۱۹۲۵-۱۸۴۸) با زبان تکوینی یا زبان بمثابه ابزار فهم و فکر مواجه هستیم؛ هرچند فیلسوفانی چون هابس، لاک، هیوم و استوارت میل گفتارهایی پراکنده در موضوع زبان و نقش آن در اندیشه عرضه کردند. فرگه نخستین فیلسوفی است که پژوهشی نظامند به انجام رسانید. برتر اندراسل (۱۹۷۰-۱۸۷۲) بواسطه پئانو (۱۹۳۲) ریاضیدان ایتالیایی با تحقیقات فرگه آشنایی یافت. از طرف دیگر فرگه، ویتگنشتاین (۱۹۵۱-۱۸۸۹) را به راسل معرفی کرد. ادوارد مور (۱۹۵۸-۱۸۷۳) نیز به آن اضافه شد. این چهار فیلسوف که فرگه در راس آن قرار داشت نهضتی علمی را در زبان آغاز کردند که به خروج از زبان تکوینی مودی شد. زبان به نخستین موضوع فلسفه تبدیل گشت. توجه به نقش زبان در مسائل بنیادین فلسفه سبب پدیداری مکتب «تحلیلی در زبان» شد. فلاسفه تحلیلی به زبان نه همچون ابزاری در تصویرگری واقعیات، بلکه بمثابه سازنده اندیشه و فهم می‌نگریستند. البته ویتگنشتاین بعدها در دومین اثرش «پژوهشهای فلسفی» از این حد نیز فراتر رفته و زبان کارکردی را تدوین می‌سازد. اختلاف مور با راسل و ویتگنشتاین در این بود که مور برخلاف آندو اعتقاد داشت که مسائل فلسفی اصیل اند و تا زمانی که قاعده‌ای روشن در کاربرد صحیح زبان در مسائل فلسفه صورت نگیرد، نمی‌توان به پیشرفتی در فلسفه دست یافت. از اینرو مور برای واسازی زبان و اصلاح شیوه کاربرد زبان، رهیافت «تحلیل مفهومی» یا شیوه «تحلیلی» را مطرح می‌سازد.

راسل و ویتگنشتاین دوره اول، براین باور بودند که زبان، ساختار جهان و facts را باز می‌تاباند. این دیدگاه که بر تحلیل زبان جهت دست یافتن به حقایق و واقعیات استوار بود زمانی با اقبال بسیار مواجه گشت، اما نخستین بار خود ویتگنشتاین بود که زمینه‌های نقد و ویرانی این نظریه را فراهم ساخت. هایدگر هیچ به چنین رهیافتی از زبان اعتقاد نداشت. هایدگر و بعدها گادامر نقدی نیرومند بر رهیافت «بازتابی» زبان و حتی زبان توصیف‌گر که با تحلیل نیز همراه بود، وارد ساختند. هایدگر آشکارا از زبان به عنوان سازنده عالم و فهم و بنیاد جهان دفاع می‌کند. گادامر تا بدانجا پیش می‌رود که زبان را همچون فیلسوفان ملطی و الثائی (که قایل به ماده‌المواد عالم بودند)، عنصر نخستین برشمرده و در حوزه هرمنوتیک زبان و مواریث را افق برابر در مقابل نیروی تفسیر قرار می‌دهد. این تحولات سریع و در عین حال ژرف بنحوی که در کمتر از نیم قرن رخ داد، پژوهش‌های بسیاری را در باب زبان می‌طلبد. تبدیل

زبان از ابزار به عنصر نخستین در فلسفه هایدگر و گادامر تحولی بنیادین و شگرف محسوب می‌شود. پژوهش در منحنی تحول زبان در دوسده بالضروره باید متضمن بررسی عناصر اساسی این تحول باشد. مهمترین عناصر عبارتند از: نابسندگی زبان بمثابه ابزار، روشهای نادرست بکارگیری زبان و ضرورت اصلاح آن، اسباب فلسفی شکل‌گیری «تحلیل زبانی»، زمینه‌های بروز زبان تصویری در تاملات زبانی راسل و ویتگنشتاین، زبان تالیفی و زبان کارکردی و نوع تغییر، اسباب اعراض هایدگر و گادامر (امر) از زبان تالیفی و تدوین رهیافت هستی‌شناسانه زبان و اهمیت این زبان در فهم هر منوتیکی و بالاخره عناصر اساسی زبان هستی‌شناسانه در فلسفه جدید.

پژوهش در موضوعاتی همچون فلسفه زبان، فلسفه تحلیلی، هرمنوتیک و زبان تصویری نیازمند آگاهی از ضرورت پدیداری منحنی تحول زبان در دو سده نوزدهم و بیستم غرب و آشنائی با انگیزه‌های مؤلفان و بنیانگذاران دانشهای بازآمده است. اساس مقاله بر پرسش نو از زبان استوار است. تا کنون مقالات چندی در اهمیت زبان در فلسفه جدید نگاشته شده اما نگارنده قصد دارد تا بررسی کند که چرا زبان تا بدین پایه مورد توجه فیلسوفان جدید واقع شد؛ بطوری که بنیاد محوری در دانشهای نو و مسلط فلسفی غرب شد؟ وجه اهمیت این نوشته و نو بودن نوع بررسی در پاسخ به این پرسش است. بنظر می‌رسد تأمل در کارکردهای تالیفی زبان سبب چنین اقبالی شد. همچنانکه هایدگر و گادامر تأکید می‌ورزند فیلسوفان غرب، زبان را از نو کشف کردند؛ بنحویکه معتقد شدند زبان نزدیکترین همسایه انسان است. آراء فرگه، ویتگنشتاین، هایدگر و گادامر در موضوع زبان همواره مورد اشتیاق من بوده و امید می‌برم در نوشتاری مستقل به مسئله زبان و ویتگنشتاین بپردازم. زبان با خروج از رویکرد تکوینی، پارادایمی جدید عرضه کرد: زبان تالیفی. این زبان وجوه بسیاری یافت. در آراء هایدگر و گادامر با امر هستی‌شناسی و فهم متن پیوند یافت. هایدگر در هر دو دوره حیات فلسفی خود، زبان را مرکز تاملات خود قرار داد. گادامر جستارها و پژوهش‌های گسترده‌تری در موضوع زبان بعمل آورد. نظریه زبانمندی گادامر اقبال‌ها و ادبارها فراوانی را برانگیخت. در حالیکه برای هایدگر زبان همچون سوبه‌ای هستی‌شناسانه مورد توجه قرار گرفت، گادامر به رویکردهایی همچون، تأویل، فهم و زبان، آگاهی تاریخی، سنت و مواریت و زبان و بالاخره زبان و زیست جهان روی آورد. گرچه هابرماس نقدهای بسیاری بر محوریت زبان در اندیشه گادامر بعمل آورد و «تئوری زبان آفریننده جهان» را فهمی افراطی از نقش زبان در فهم می‌داند، اما گادامر پاسخ می‌دهد که هابرماس حقیقت و روش را بدرستی مورد تأمل قرار نداده است. زبان آنچنان ارجی نزد هایدگر و گادامر پیدا می‌کند که قائل می‌شوند واقعیات ابتداء باید به زبان آیند تا آنگاه فهم شوند. زبان و فهم در مقالی فراتر از همه عناصر حتی عنصر قدرت (هابرماسی) است. زبان در اعتقاد آنان جهان ما را می‌سازند. زبان همه قدرت و توانائی ما تلقی می‌شوند. تفهم آدمی همواره شأن زبانی داشته و در زبان ظهور می‌یابد. بالاخره زبان در اندیشه هایدگر و گادامر حقیقت ودایع و مواریت فرهنگی است و تنها وجودی است که می‌توان به تفهم آن دست یافت. نوشتار حاضر تأکید دارد که تا کنون مقالات اندکی در بررسی بنیادهای زبان تالیفی منتشر شده و حتی فیلسوفی چون هابرماس نتوانست به نقش و اهمیت مرکزی و فراگیر این زبان دست یابد. دعوی نگارنده این نوشته آن است که با بررسی کاستی‌های

زبان تکوینی، پیشینه گذار به زبان کارکردی و منحنی تحول آن را بررسی و نوع پیوند زبان تألیفی که به زعم هایدگر و گادامر جهان و فکر ما را می‌سازد، پژوهش و تبیین نماید.

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۷۵). *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- بارت، رولان. (۱۳۷۰). *عناصر نشانه‌شناسی*. ترجمه مجید مجیدی. تهران: مؤسسه انتشارات بین‌المللی الهدی.
- بیمل، والتز. (۱۳۸۱). *بررسی روش‌نگرانه اندیشه‌های مارتین هایدگر*. ترجمه بیژن عبدالکریمی. تهران: سروش.
- پورحسن، قاسم. (۱۳۸۴). *هرمنوتیک تطبیقی*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پیرس، دیوید. (۱۳۷۹). *ویگتشتاین*. ترجمه نصرالله زنگویی. تهران: سروش.
- خاتمی، محمود. (۱۳۷۹). *جهان در اندیشه هایدگر*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ریکور، پل. (۱۳۷۳). *زندگی در دنیای متن*. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر مرکز.
- کوزنزی هوی، دیوید. (۱۳۷۱). *حلقه انتقادی*. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: انتشارات گیل با همکاری انتشارات روشنگران، مهر آسا.
- واترمن، جان، تی. (۱۳۴۷). *سیری در زبان‌شناسی*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- Gadamer, Hans-Georg. (۱۹۷۷). *Philosophical Hermeneutics*, trans. by D.E. Linge. London: Routledge.
- (۱۹۶۸). "Rhetoric, Hermeneutics and the Critique of Ideology: Meta-Critical Comments on Truth and Method". in *Hermeneutics Reader*.
- (۱۹۸۸). *Truth and Method*. (ed.) G. Bardenn and J. Cumming. London: Oxford University Press.
- Heidegger, Martin. (۱۹۶۱). *An Introduction to Metaphysics*. tran. by R. Manhein. New York: MacMillan.
- (۱۹۶۲). *Being and Time*. trans. by j. Macquarrie and E. S. Robinson. New York: Harper.
- (۱۹۷۱). *On the to Language*. trans. by P. D. Hertz. New York: Harper.
- Kuhn, T. S. (۱۹۷۰). *The Structure of Scientific Revolution*. California: The University of Chicago Press.
- Ricoeur, Paul. (۱۹۷۸). *The Task of Hermeneutics*. (ed.) Michael Murray. New York: Yale University Press.
- Schleiermacher, F.D.E. (۱۹۵۹). *Hermeneutics*; (ed.) H. Kimmerl. Heidelberg.
- Warnke, Georgia. (۱۹۹۴). *Hermeneutics, Tradition and Reason*. London: Polity Press.
- Wittgenstien, L. (۱۹۲۲). *Tractatus Logico Philosophicus*. London: Routledge.